

# نوشتگان (۱)

## میلاد بیگدلو

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات ترجمه از دانشگاه علامه طباطبائی

| ۲۴۷-۲۴۷ |

### Writings (1)

Milad Bigdlu

**Abstract:** In the series of essays titled «Writings», the main focus will be on the language and lexical issues of New Persian in the early centuries after Islam and the writings of that era. In the first issue, (1) a new reading of one of the first Persian poems after Islam, by Abul al-Yanbaghī, is presented; (2) a translation of a word of the Qur'an has been introduced in a Syriac translation of parts of the Qur'an, which is probably from the first or second century of Hijri; (3) the less common variant of the word «Khursand» as «Khunsand» has been discussed. And in the final part, (4) a flawed part of the book of Yawāqit-ul-'Ulūm has been corrected and a new manuscript of it has also been introduced.  
**Keywords:** New Farsi of Early Era, Abul al-Yanbaghī, Translation of the Qur'an into Farsi, Khunsand, Yawāqit-ul Ulūm.

**چکیده:** در سلسله نوشته‌های «نوشتگان»، عمده توجه بر زبان و مسائل لغوی فارسی نو در سده‌های آغازی پس از اسلام و نوشته‌های آن دوران خواهد بود. در نخستین شماره، (۱) خوانشی تازه از یکی از نخستین سروده‌های فارسی پس از اسلام، از ابوالینبغی، پیش نهاده شده است؛ (۲) ترجمه‌ای از یک واژه قرآن منقول در ترجمه‌ای سریانی از بخش‌های قرآن معزفی شده است که احتمالاً از سده نخست یا دوم هجری است؛ (۳) به صورتی کم‌کاربرد از واژه «خرسند» به گونه «خنسند» پرداخته شده است؛ و در بخش پایانی، (۴) بخشی مغلوپ از کتاب یواقیت‌العلوم تصحیح و دست‌نوشته تازه از آن نیز شناسانده شده است.

**کلیدواژه‌ها:** فارسی نو متقدم، ابوالینبغی، ترجمه قرآن به فارسی، خنسند، یواقیت‌العلوم.



## ۱. سمرقند کندمند: پیشنهادی در خوانش یکی از نخستین سروده‌های فارسی

یکی از سروده‌های بازمانده از سده‌های نخستین پس از اسلام شعری است منقول در المسالک والممالک ابن خردادبه از ابوالینبغی عباس بن طرخان، سراینده‌ای ذولسانین و عامی‌گرا از سده دوم و سوم هجری. تاکنون درباره صورت و معنای این شعر چندین بار نظر داده شده است (نک. آذرنوش، ۱۳۷۳، ص ۴۴). تا آن‌جا که نگارنده آگاهی دارد، آخرین بار صادقی (۱۳۵۷، صص ۹۲-۹۳) بدان پرداخته و آن را به‌گونه پیش‌رو خوانده و تصحیح کرده است:

سمرقند کندمند      بذینت کی افکند  
ازشاش تته بهی      همیشه بهه. خهی!

کندمند: خراب و افسرده و آزرده

بذینت: تورا بدین

ته: تو

همیشه بهه. خهی: همیشه بهتر، آفرین!

نگارنده درباره لخت واپسین نظری دیگر دارد که در این جا پیشنهاد می‌کند.

ضبط متن به‌جای «خهی» در اصل «جهی» است. اگر این ضبط را به همین صورت، با نقطه‌ای زیر «ح» بپذیریم، به صورت پیش‌رو می‌رسیم: «همیشه ته جهی». حال این صورت را بدین گونه می‌توان توجیه کرد: «جهی» فعل دوم شخص مفرد حال و در خطاب به شهرچاچ است: *jihē* «بزبی، زنده باشی». صورت *-jih* عجیب نیست؛ توضیح آن که به ستاک *-zī* «زیستن» یک *-h* غیرریشه‌شناختی افزوده است. مؤید این افزودگی صورت‌های تصریفی گوناگون «زی-» در نوشته‌های فارسی-یهودی است به‌گونه *(-zyh)* (نک. = [Asmussen, 1981, p. 1376]). یای عبری در این نوشته‌ها هم در باز نمودن واکه کوتاه *[i]* و هم واکه بلند *[ī]* به کار برده شده است. با افزودگی *h* پس از واکه بلند معمولاً آن واکه کوتاه می‌شود؛ برای نمونه: *naxčir* فارسی میانه و پارسی *nahčihr* - فارسی میانه مانوی (Gershevitch, 1964, p. 91, fn. 1) = گرشویچ، ۱۳۷۴، ص ۲۹، پانوش *[\*]*). بنابراین، به نظر در این صورت فارسی-یهودی را نماینده کوتاه باید گرفت، و این مطابق است با واکه کوتاه «جه-» متن ما.

«ج-» *[j-]* آغازی نیز احتمالاً به تأثیر از گویش‌های غیرمعیار است و همین نکته با عامی‌گرایی این شاعر نیز درمی‌سازد؛ سنج. *-juua* - اوستایی، *-jīv* - فارسی باستان (به نقل از Cheung, 2007, s.v. *\*jaiH1*). واژه «زنده»، از همین ستاک، اکنون در گویش‌های گوناگون ایرانی باز-تلفظ می‌شود (نک. حسن دوست، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۹۸۴).

اکنون به «به» پیش از «جهی» باید پرداخت. «به» مختار صادقی در متن در اصل «نه» است،

چنان که «ته» [= تو] مصحح لخت نخستین، که آن هم اصلاً «نه» است. حال این «نه» اصلی را، به قرینه «ته بهی»، می توان به «ته» تصحیح کرد. راه دوم این است که آن را به «به» در نقش پیشوند فعلی تصحیح کنیم. جدانویسی «به جهی» مشابه «همیشه» است که در اصل متن ضبط آن به گونه «همی شه» است؛ نیز، سنج. «به جهد» [= بجهد] (هدایة المتعلمین؛ به نقل از متینی، ۱۳۴۶، ص ۱۹۷) و «به رسد» [= برسد] (شرح تعرّف؛ به نقل از متینی، ۱۳۵۵، ص ۱۱). بنابراین «نه جهی» را می توان به گونه «ته جهی» [= توزنده باشی] یا «به جهی» [= بزبی] خواند.

مفهومی که از خوانش پیشنهادی ما برمی آید نیز با بافت کلی شعر درمی سازد. «از شاش ته بهی / همیشه ته جهی / به جهی» را می توان با «ای بخارا، شاد باش و دیرزی» رودکی سنجید، که آن نیز، همانند این بیت، در خطاب به شهر است. همچنین بسنجید با عبارات دعایی «دیرزیاد» در فارسی نو، dagr zīwād فارسی میانه و «همیشه زنده باشی» در فارسی گفتاری.

در سده های نخست پس از اسلام، تلفظ قاف عربی بیش تر به گونه کاف بوده است (صادقی، ۱۳۸۵، ص ۵). نکته مهم آن است که در نوشته های فارسی-یهودی متقدمی که در همان عصر ابوالینبغی نوشته شده نیز [k] فارسی با قاف عبری نوشته شده است و سپس تر در چند متن دیگر نیز [k] فارسی در مواردی با قاف و در مواردی با کاف نوشته شده است (نک. Paul, 2013, §10). دیگر آن که بر پایه گزارش مقدسی در حوزة سمرقند کاف به گونه تلفظی میانه کاف عربی و قاف عربی ادای می شده است (نک. صادقی، ۱۳۸۵، ص ۲۵). توجه به نزدیکی تلفظ «ق» و «ک» و وجود تلفظی خاص از کاف در سمرقند ممکن است ما را در درک بهتر یک وجه دیگر این شعر یاری کند؛ و آن نکته این است که «قند-۲» در «سمرقند<sup>۳</sup>» و «کند-» در «کندمند» بسیار نزدیک و ماننده به یکدیگر تلفظ می شده است. همین جنبه آوایی شعر با «گند» «افکند» و «-مند» «کندمند» تقویت شده است. پیش تر گفته شد که «نه جهی» را به دو گونه می توان تصحیح کرد: «ته جهی» و «به جهی»؛ اکنون، با در نظر گرفتن این توجه آگاهانه شاعرو نقویت هر چه بیش تر جنبه آوایی سروده اش احتمالاً بتوان یکی از این دو گزینه را مرجح دانست، و این گزینه برتر به گمان ما «ته جهی» است؛ چه بدین گونه «ته» در بیت دوم تکرار می شود، و همین تکرار جنبه آوایی شعر را قوی تر می کند. اگر این نقش «ته» ی لخت دوم را نادیده بگیریم، وجود آن در واقع اضافی و حشو خواهد نمود.

## منابع

آذر نوش، آذرتاش (۱۳۷۳). ابوالینبغی. در: کاظم موسوی بجنوردی (زیر نظر)، دائرة المعارف بزرگ اسلامی (ج ۶: ابوعزه-)

۱. آیا این صورت نشان دهنده درک اشتقاق «همیشه» از «همی» + «شه» در گذشته است؟

۲. احتمالاً > kand فارسی (میانه) > ka<sup>(n)θ</sup> سغدی > kanθā ایرانی باستان (Lurje, 2003, pp. 205-206).

۳. ظاهراً نخستین اشاره به سمرقند در منابع کهن به گونه Μαράκάνδα در میانه توصیف لشکرکشی های اسکندر است (Henning, 1958, p. 54).

احمدین عبدالملك، صص ۴۴۰-۴۴۱). تهران: مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامي. آسموسن، یس پتر (۱۳۷۶). فعل زیستن در فارسی یهودی. ترجمه حمیده گریگ پراقی. دز علی محمد حق شناس، کتابون مزداپور، و مهشید میرفخرایی (ویراستار)، یاد بهار (یادنامه دکتر مهرداد بهار) (صص ۳۴۷-۳۵۶). تهران: آگه. حسن دوست، محمد (۱۳۸۹). فرهنگ تطبیقی-موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

صادقی، علی اشرف (۱۳۵۷). تکوین زبان فارسی. تهران: دانشگاه آزاد ایران. صادقی، علی اشرف (۱۳۸۵). تحوّل صامت «ق» عربی در زبان فارسی. مجله زبان‌شناسی، ۴۱-۴۲، ۳۲-۳۳. گرشویچ، الیا (۱۳۷۴). ملاحظات ریشه‌شناختی: درباره‌ی واژه‌های فارسی «مه»، «نخجیر»، «بیگانه» و «بیمار». ترجمه بهمن سرکاراتی. نامه فرهنگستان، ۳۶-۳۷، ۲۶-۳۶.

متینی، جلال (۱۳۴۶). رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، ۱۰-۱۱، ۱۵۹-۲۰۶.

متینی، جلال (۱۳۵۵). رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، ۴۵، ۱۸-۱.

Asmussen, J. P. (1981). Das Verbum leben in Jüdisch-Persischen. In *Monumentum Georg Morgenstierne* (Vol. I, pp. 8-11). Leiden: Brill.

Cheung, J. (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*. Leiden: Brill.

Gershevitch, I. (1964). Etymological Notes on Persian *mib*, *naxčīr*, *bēgāne*, and *bīmār*. In *Dr. J. M. Unvala Memorial Volume* (pp. 89-94). Bombay: Kaikhusroo M. JamaspAsa [= Gershevitch, I. (1985). *Philologica Iranica* (N. Sims-Williams. Ed.) (pp. 190-193). Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag.].

Henning, W. B. (1958). Mitteliranisch. In *Handbuch der Orientalistik (Iranistik; Linguistik)*; pp. 20-130). Leiden-Köln: E. J. Brill.

Lurje, P. B. (2003). The Element *-kaθ / -kand* in the Place-names of Transoxiana. *Studia Iranica*, 32(2), 185-212.

Paul, L. (2013). *A Grammar of Early Judaeo-Persian*. Wiesbaden: Reichert Verlag.

## ۲. ترجمه واژه‌های از قرآن به فارسی از سده نخست یا دوم هجری

نخستین ترجمه کامل قرآن به فارسی که تاکنون به دست ما رسیده ترجمه تفسیر طبری است، که در نیمه سده چهارم هجری انجام شده است (درباره این ترجمه و پژوهش‌ها درباره آن، نک. Bigdeloo, forthcoming, §3.2.2.2). اما از پیش از سده چهارم نیز، شواهدی از ترجمه پاره‌ها و آیاتی از این کتاب مقدس به فارسی و گونه‌ها و زبان‌های ایرانی دیگر نیز به دست است. نگارنده همه این شواهد را در جایی دیگر (نک. Bigdeloo, forthcoming, §3.1.1) گرد آورده و درباره آن‌ها توضیح داده است (نیز، نک. بیگدلو، زیر چاپ). در این نوشته، به ترجمه واژه‌های از قرآن به فارسی اشاره خواهیم کرد که احتمالاً از سده نخست یا دوم هجری است.

دیونسیوس برصلیبی<sup>۴</sup> (درگذشته ۱۱۷۱ میلادی)، قدیس و نویسنده سریانی نویسی پرکار سده دوازدهم میلادی، اثری دارد در سه گفتار (mairé) و سی فصل که به کوشش و ترجمه و مقدمه

الفونس مینگانا<sup>۵</sup>، سریانی پژوه و قرآن پژوه، نخستین بار در سال ۱۹۲۵ چاپ شد (بازچاپ در Mingana, 1925; Mingana, 2012<sup>۶</sup>). پنج فصل پایانی آن دربرگیرنده نقل قول‌هایی از آیات قرآن به صورت مترجم است، و بیش تر آن‌ها با موضوع تثلیث مرتبط. هدف برصلیبی از نقل ترجمه این آیات، به گفته مینگانا، عمدتاً سه چیز است: صحنه نهادن بر مفاہیم و اصول مسیحیت، نمایاندن تضاد در آیات قرآن یا پیش نهادن برخی رخدادهای منقول در انجیل آن چنان که در قرآن بازآورده شده است. به نظر مینگانا، ترجمه این آیات به سریانی از آن برصلیبی نتواند بود، بلکه این‌ها بخشی از یک ترجمه کامل قرآن به سریانی است که به گمان در زمانه عبدالملک بن مروان (۶۸۴-۷۰۴ میلادی) یا حتی در سده نخست هجری و در دوره حجاج بن یوسف به دست مترجمی ناشناخته انجام شده بوده است (Mingana, 1925, p. 198). بنابراین، این ترجمه احتمالاً از سده دوم یا اول هجری بازمانده است.

اما، نکته مهم برای ما این است که مترجم سریانی «سُرُر» (طور: ۲۰) را به piryāwātha برگردانده و عبارت *awkaith takhthā* «یعنی تخت‌ها» را در توضیح آن افزوده است (Mingana, 1925, pp. 192). این صورت، با نشانه جمع *hā* به جای *ihā*، نشان می‌دهد که این کلمه‌ای است به فارسی نو، و نه میانه. در کهن‌ترین برگردان‌های قرآن به فارسی نیز «سُرُر» از جمله در ترجمه تفسیر طبری (۱۳۵۷، ج ۷، ص ۱۷۵۸) و قرآن مترجم شماره ۴ آستان قدس (رجائی بخارائی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۳) احتمالاً از سده ۴ هجری، به «تخت‌ها» ترجمه شده است.<sup>۷</sup>

## منابع

- بیگدلو، میلاد (زیر چاپ). ترجمه در دوره انتقال. در مسعود جعفری جزی (سرپرست)، دانشنامه زبان و ادب فارسی. رجائی بخارائی، احمدعلی (به کوشش) (۱۳۶۳). فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی شماره ۴ با ترجمه فارسی کهن. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ترجمه تفسیر طبری (۱۳۵۷). به تصحیح حبیب یغمایی. تهران: توس.
- Bigdeloo, M. (forthcoming). *History of Translation from Arabic into Persian: From the Muslim Conquest to Early 7th Century AH*.
- Ciancaglini, C. A. (2008). *Iranian Loanwords in Syriac*. Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag.
- Mingana, A. (1925a). An Ancient Syriac Translation of the Kuran Exhibiting New Verses and Variants. *The Bulletin of the John Rylands Library*, 9(1), 188-235.
- Mingana, A. (1925b). An Ancient Syriac Translation of the Kuran Exhibiting New Verses and Variants. Manchester: Manchester University Press.
- Mingana, A. (2012). *An Ancient Syriac Translation of the Kuran Exhibiting New Verses and Variants*. Piscataway: Gorgias Press.

## 5. Alphonse Mingana

۶. جالب است که در چاپ ۲۰۱۲ این نوشته به چاپ‌های پیشین آن هیچ اشاره‌ای نشده است.
۷. گفتنی است که «تخت» در کتاب وام‌واژه‌های ایرانی در سریانی (Ciancaglini, 2008) آورده نشده است.

### ۳. خنسند

می‌دانیم که صورت فارسی نو *hunsand* فارسی میانه «خرسند» است؛ ولی در ترجمه‌ای با عنوان برنهادۀ تفسیر شنقشی (۱۳۵۳: ۱۳۵۵)، نوشته‌ای (احتمالاً) به سده پنجم هجری، این واژه به صورت «خنسند» آمده است:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رُضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ: و از منافقان کس است، ابوالخوای و «یارانش می طعنه زند ترا اندر بخشش صدقه‌ها، می‌گویند کی راست می نه بخشد اگر دهندشان از صدقه‌ها مشتی نیک خوش منش و خنسند باشند. و اگر نه دهندشان از صدقه‌ها مشتی نیک، ایشان خشم گیرند بخشش بنه پسندند (ص ۲۳۸).

ضبط این واژه در دست‌نوشته این متن (قرآن مترجم، شماره ۱۷۷۱، ص ۴۴۵) به‌گونه مشکول «خنسند» (با نشانه‌ای مانند سکون برعکس زبر فتحه سین که احتمالاً از آن نون باید باشد) است. عمدتاً این نمونه را تنها نمونه تلفظ [xunsand] در نوشته‌های کهن می‌دانند. در این نوشته چند نمونه دیگر از آن را پیش می‌نهمیم.

از میان نوشته‌های فارسی نو متقدم، صورت «خنسند» در یکی از دست‌نوشته‌های ترجمه-تفسیر تاج‌التراجم اسفراینی، محفوظ در کتابخانه قلیچ‌علی پاشای ترکیه، به کار رفته است:

«وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ: و خنسند شود دل‌های ایشان بیادکرد خدای ای بیادکرد خدای ساکن و خنسند شود دل‌ها یعنی دل‌های مومنان موحدان.» (۱۳۵ الف؛ به نقل از یکرنگ صفاکار، کفاشیان و بیگی، ۱۴۰۰، ص ۲۰۷)

در یک دست‌نوشته دیگر از تراجم کهن قرآن، یعنی قرآن مترجم شماره ۲۰۵۳ آستان قدس (نک. فرهنگنامه قرآنی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۴۳)، به‌گمان از سده ششم، نیز صورت اسمی این واژه، «خرسندی»، برابر «تراض» نهاده شده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا: ای مومنان مخورید خواسته‌های دیگران اندر میان شما بستم و غصب و فریب و خیانت و زورکوی و سوکند دروغ و دزدی مکرکی بود خرید و فروختی ستندودادی هدیه‌ی و دادودهنشی بخوش منشی و خنسندی سما [= شما] و نکر [= نگر] نکشید نه خویشتن را و نه یک دیگر را بناحق بی جرم و خیانت از بهران که خدای بر شما رحیمست (قرآن مترجم، دست‌نوشته شماره ۲۰۵۳، ص ۳۸۲).

یکرنگ صفاکار، کفاشیان و بیگی (۱۴۰۰، ص ۲۰۷)، در ذیل «خنسند»، دو مورد از کاربرد این واژه را در ترجمه «رضوا» در دو قرآن مترجم آستان قدس (با نشانی: فرهنگنامه قرآنی، ج ۲، ۱۳۷۲: ۹۳۶

و (۹۳۷) سراغ داده‌اند. گذشته از آن که مدخل «رضوا» در جلد سوم فرهنگنامه قرآنی است (و نه دوم)، در ذیل این مدخل (در اصل در جلد ۲، صص ۸۰۰-۸۰۱) نیز چنین واژه‌ای دیده نمی‌شود، جز در «خوش‌منش و خُسنند باشد» [= رُضوا] قرآن شماره ۱۰. قرآنی که در این فرهنگنامه ۱۰ شماره‌گذاری شده قرآن مترجم شماره ۱۷۷۱ آستان قدس است، و این همان تفسیر شنقشی است. بنابراین، تنها شاهد کاربرد «خنسند» در ترجمه‌های قرآنی کهن آستان قدس همان تفسیر شنقشی است و نیز «خنسندی» در قرآن مترجم ۲۰۵۳.

در یکی فرهنگ‌های کهن عربی-فارسی سده ۶/۵ (؟)، که نگارنده امیدوار است در آینده بتواند آن را به چاپ رساند، صورت «خنسند شدن» (با نون و سین به گونه نامنقوط) در برابر «القناعه» نهاده شده است.

اما شاهی دیگر از کاربرد این صورت در نوشته‌های فارسی از سده‌های نخستین اسلام به خط مانوی است به گونه حرف نویسی شده xwnsnd [با همان تلفظ xunsand] (نک. de Blois, ۲۰۰۸, p. ۱۱۳). چنانکه دوبلوا اشاره کرده است، این صورتی است بینابین hwnsnd فارسی میانه مانوی [با تلفظ hunsand] و «خرسند» فارسی نو [با تلفظ xursand] و نشان می‌دهد که تحول hu- به xu- در این واژه پیش از آن -n- به -r- رخ داده است.

## منابع

فرهنگنامه قرآنی ← فرهنگنامه قرآنی: فرهنگ برابره‌های فارسی قرآن بر اساس ۱۴۲ نسخه خطی کهن محفوظ در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی (با نظارت محمدجعفر باحقی) (۱۳۷۲). مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

قرآن مترجم. دست‌نوشته شماره ۲۰۵۳. کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی.

گزاره‌ای از بخشی از قرآن کریم: تفسیر شنقشی (به اهتمام و تصحیح محمدجعفر باحقی) (۱۳۵۵]۲۵۳۵). تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

یکرنگ صفاکار، نیکتا، کفاشیان، کیانا و بیگی، مهتا (۱۴۰۰). معرفی و بررسی نسخه تاج التراجم (محفوظ در کتابخانه قلیچ علی پاشای ترکیه). در جواد بشری (به کوشش)، به یاد ایرج افشار (دفتر اول، صص ۱۵۷-۲۳۸). تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

de Blois, François (2008). Glossary to the New Persian Texts in Manichaean Script. In F. de Blois, & N. Sims-Williams (Eds.), *Texts from Iraq and Iran (Texts in Syriac, Arabic, Persian and Zoroastrian Middle Persian)* (pp. 89-114). Belgium: Brepols (Corpus Fontium Manichaeorum, Dictionary of Manichean Texts, Vol. II).



## ۴. یواقیت العلوم و دراری النجوم:

### شناسایی یک دست‌نوشته دیگر و تصحیح پاره‌ای از متن

یواقیت العلوم و دراری النجوم کتابی است چنددانشی از مؤلفی ناشناخته که نخستین بار به تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه در سال ۱۳۴۵ در بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسید. سپس تر نویسنده این کتاب (ظاهراً ابومحمد طاهر بن احمد بن محمد قزوینی) نیز شناخته و با این شناسایی این نکته نیز پیدا شد که نگارش کتاب پیش از ۵۸۰/۵۷۵ انجام شده است. تاکنون، چنان‌که پیدا است، ۹ دست‌نوشته از یواقیت العلوم از کتابخانه‌های مختلف شناسایی شده است (درباره نویسنده کتاب و دست‌نوشته‌های آن، نک. صادقی، ۱۴۰۰ و منابع آن).

در این جا، به وجود دست‌نوشته دیگری از این کتاب اشاره و کوشیده خواهد شد تا گروه پاره‌ای از این متن گشوده شود.

دست‌نوشته دهم یواقیت العلوم و دراری النجوم با شماره Or. ۱۵۰۵۲ در کتابخانه بریتانیا نگهداری می‌شود (نک. Waley, ۱۹۹۸, p. ۲۹). بر پایه گزارش مندرج در فهرست این کتابخانه، این دست‌نوشته ۱۴۷ برگ (به اندازه ۱۶ × ۱۲ سانتی‌متر) دارد و آخر آن افتاده است، و ظاهراً دست‌نوشته است بی تاریخ. فهرست نویس تنها به تاریخ تألیف کتاب، یعنی سده ششم یا هفتم هجری، اشاره کرده است. چنان‌که پیش تر گفته شد، یواقیت پیش از ۵۸۰/۵۷۵ ساخته شده؛ بنابراین، قول او را در این باب باید اصلاح کرد. با توجه به روش نادقیق دانش‌پژوه در تصحیح یواقیت العلوم (نک. صادقی، ۱۴۰۰، صص ۱۳۶-۱۳۷) و شناسایی چند دست‌نوشته دیگر از این کتاب، تصحیح دیگر باره آن بایسته می‌نماید.

اما، در صفحات ۸۹-۹۰ یواقیت العلوم (۱۳۴۵) آمده است:

پیامبر صلی الله علیه و سلم خالد ولید را بفرستاد تا عژی را ببرد، و آن درختی بود میان دو کوه رسته، عرب آن را پرستیدندی. خالد رضی الله عنه دشنه‌ای تیز برگرفت و برفت و آن درخت را بدو نیم کرد. کنیزی سیاه بر مثال دودی از میان آن درخت برآمد دست بر عورت نهاده می‌گفتی «کفرانک [نسخه ده]: «ما عزکفرانک [لا سبحانک. ائی رایت الله قد اهانک» خالد با پیش مصطفی آمد صلی الله علیه و سلم، و ویرا از آن خبر کرد. مصطفی علیه السلام گفت: «تلك عژی العرب، لا عژی للعرب بعدها» گفت آن دیو عژی [عرب] بود که می‌پرستیدند بعد از ایشان را دیگری نباشد.

از متن، آن چنان‌که در دست ما است، برمی‌آید که کنیزک برآمده از میان درخت معبود از خوار کردن الله خالد را سخن می‌گوید، و این نادرست می‌نماید. این روایت یواقیت در بخشی از کتاب الأصنام

ابن کلبی (الکلبی، ۱۹۹۵، ص ۲۶) دیده می‌شود، با ناهمسانی‌هایی:

كانت العژی شیطانة تأتي ثلاث سمرات بطن نخلة. فلما افتتح النبي (صلى الله عليه وسلم)

مکة، بعث خالد بن الوليد، فقال [له]: إيت بطن نخلة، فإنك تجد ثلاث سمرات، فأعصِد الأولى! فأتاها فعصدها. فلما جاء إليه (عليه السلام)، قال: هل رأيت شيئاً؟ قال: لا. قال: فأعصِد الثانية! فأتاها فعصدها. ثم أتى النبي (عليه السلام)، فقال: هل رأيت شيئاً؟ قال: لا. قال: فأعصِد الثالثة! فأتاها. فإذا هو بحبشيّة نافشة شَعْرها، واضعة يديها على عاتقها، تُصْرِفُ بَأنيابها، وُحَلْفها دُبَيَّةُ [بن حرمي الشَّيباني ثم السُّلَمي، وكان سادتها. فلما نظر إلى خالد، قال:

أَعْرَاءُ، سُدي سُدَّة لا تُكَدِّبِي / علي خالد! ألقى الخمار وشميري!

فإنك إلا تقتلي اليوم خالد / تبوئي بدل عاجلاً وتنصري.

فقال خالد:

يا عراً كفرانك لا سبحانك! / إني رأيت الله قد أهانك!

ثم ضربها ففلق رأسها، فإذا هي حُمَّمة. ثم عصد الشجرة، وقتل دُبَيَّة السادين. ثم أتى النبي (صلى الله عليه وسلم)، فأخبره. فقال: «تلك العزى، ولا عزى بعدها للعرب! أما إنها تُعبد بعد اليوم!».

چنان که دریافت می شود، بخش عربی روایت یواقیت در اصل سخنی است به نظم، و گوینده آن نیز نه خالد بن ولید، بلکه نگهبان عزى بوده است. اما این احتمال که نویسنده یواقیت این روایت را بر پایه اصل عربی منقول در الأصنام به فارسی برگردانده باشد به نظر، با توجه به ناهمسانی های دو متن، درست به نظر نمی رسد. همین ماجرا در امتاع الأسماع مقریزی (۱۴۲۰هـ/ ۱۹۹۹م، ج ۱۴، ص ۱۲) نیز آورده شده است<sup>۸</sup>. متن یواقیت در بخش هایی با متن این کتاب درمی سازد اما همچنان به تمامی با آن یکسان نیست. نویسنده امتاع الأسماع در گذشته به ۸۴۵ هجری و بنابراین تاریخ تألیف این کتاب متأخرتر از یواقیت است، اما از کنار هم نهادن متن آن با دو متن دیگر این نکته برمی آید که در این میان، برای این روایت یواقیت، به یک منبع (یا به احتمال اندک، دسته منبع) سوم قائل باید شد.

در این جا باید به وجود صورتی از این روایت در تفسیر کشف الأسرار (المیبدی، ۱۳۷۱) نیز اشاره کرد:

«رسول خدا صلّم خالد ولید را بفرستاد تا درخت عزى - که معبود بعضی کفار بود - نیست کند و هر کس که قصد عزى کردی شیطان در راه وی آمدی و او را بت‌رسانیدی تا برگشتی، خالد برفت و آنرا نیست کرد.» (ج ۱، ص ۷۴۹)

۸. نگارنده به واسطه هامش دست‌نویس کتابخانه زکیه الأصنام (نک. ص ۲۶، پانوش ۳ کتاب) از وجود این روایت در امتاع الأسماع آگاه شد.

## منابع

- صادقی، علی اشرف (۱۴۰۰). برخی ویژگی‌های زبانی یواقیت العلوم. بهین نامه، ۵، ۱۳۶-۱۴۰.
- الکلبی، أبي المنذر هشام بن محمد بن السائب (۱۹۹۵). كتاب الأصنام. بتحقيق الأستاذ أحمد زكي باشا. القاهرة: مطبعة دار الكتب المصرية.
- المقريزي، تقي الدين أحمد بن علي بن عبدالقادر بن محمد (۱۴۲۰هـ/۱۹۹۹م). إمتاع الأسماع بما للشيء من الأحوال والأقوال والحفدة والمتاع: تحقيق و تعليق محمد عبدالحميد النميسي. بيروت: دار الكتب العلمية.
- المبيدي، ابوالفضل رشيد الدين (۱۳۷۱). كشف الاسرار و عدة الابراز: معروف به تفسير خواجه عبدالله انصاري. به تصحيح على اصغر حكمت. تهران: اميركبير.
- يواقيت العلوم و درارى التجوم (۱۳۴۵). به تصحيح محمد تقى دانش پژوه. تهران: بنياد فرهنگ ايران.
- Waley, M. I. (1998). *Supplementary Handlist of Persian Manuscripts, 1966-1988*. London: The British Library.